

مغالطات در محاورات

■ مغالطه «که» و «چه»

حضرت علی (ع) در «تهج البلاغه» می فرماید: «نَظَرُ إِلَى مَا قَالَ وَ لَا تَنْتَظِرُ إِلَى مَنْ قَالَ».

سعدی شیرازی این قاعده را به بهترین صورتی در «گلستان» خود ترجمه کرده است و می فرماید: «بین چه می گوید، مبین که می گوید.»

اغلب ما در محاورتمان، مرتکب این مغالطه می شویم و برای اثبات عقیده مان از شخصی مشهور نقل قول می کنیم. در حالی که اگر بعضی از سخنان این شخص درست است، به هیچ وجه معلوم نیست که تمام سخنان او درست باشد. بسیار امکان دارد، این سخنی که از او نقل کرده ایم، سخنی نادرست باشد. نیز به این علت که اگر سخنی بشنویم، توقع داریم که گوینده خود به آن عمل کرده باشد، و اگر این چنین نباشد، آن کلام را حتی در صورت درست بودن قابل قبول نمی دانیم. در حالی که بسیار امکان دارد گوینده ای سخن بسیار درستی بگوید، اما خود به آن عمل نکند. مولوی در این مورد تمثیلی می آورد که اشاره به همین حالت دارد. او می فرماید:

همچو جوی است او نه آبی می خورد
آب از او بر آب خواران بگذرد
آب در جو زان نمی گیرد قرار
زانکه آن جو نیست تشنه و آب خوار

سعدی نیز در گلستان با توجه به این مطلب می گوید:

باطل است آنچه مدعی گوید:
«خفته را خفته کی کند بیدار»
مرد باید که گیرد اندر گوش
و نوشته است پند بر دیوار

و در این سخن اشاره به این دارد که آدمی باید به «چه» توجه داشته باشد نه به «که». به عبارت دیگر، این «سخن» است که باید بررسی شود نه «گوینده سخن». البته در این مورد باید معصومان را مستثنا کرد.

مقدمه

بسیاری از دانش آموزان بر این تصورند که مغالطه تنها در حوزه ریاضیات رخ می دهد، و غافل از این اند که ما در صحبت های روزمره مان، مرتباً و بدون آنکه متوجه باشیم، در شبکه مغالطات می افشیم و بندی این بندهای درهم تنیده می شویم.

در این مقاله به صورتی بسیار کوتاه به پاره ای از این مغالطات اشاره می کنیم و خاطر نشان می سازیم که مغالطات محاورات بسی بیشتر از این مواردی است که ما آورده ایم. خواننده خود باید با دقت و فراست مواظب باشد که با شناخت آن ها، نه خود در هزار تویشان گرفتار آید و نه به دیگری اجازه ماندن در آن را بدهد.



استدلال ریاضی، تفکر منطقی، ریاضیات
مدرسه ای، آموزش ریاضی

■ تعریف مغالطه

مغالطه در لغت، به معنی به «غلط افکندن» است و در اصطلاح منطق، بدین مفهوم است که از مقدمات استدلال مان، با مقدمه یا مقدماتی به ظاهر موجه، نتیجه ای دلخواه را به دست آوریم.

و اینک چند مغالطه که در محاورات روزانه به کار می روند و مشهور ترند:

گفت من کشتی و دریا خوانده‌ام
مدتی در فهم آن می‌مانده‌ام
اینک این کشتی و این دریا و من
مرد کشتی‌بان و اهل رای و فن

(مثنوی)

در این مورد، این سخن هم از شاعر معاصر، حمیدی
شیرازی شنیدنی است:

پشه‌ای گردان چو گردی در فضا
روی یال شیری افتاد از قضا
بسکه آن ناچیز خودبینیش بود
پیش خود بر شیر سنگینیش بود
لحظه‌ای نگذشته با شیر کلان
گفت آن مسکین لاغر کای فلان:
گر تو را بر دوش سنگینیم ما
زود گو تا پیش ننشینیم ما
شیر گفت از این زمان تا هر زمان
هر کجایی هر چه می‌خواهی بمان
گر نه خود گفتی به دوشم جسته‌ای
خود ندانستم کجا بنشسته‌ای

شیخ محمود شبستری نیز با اشاره به همین حقارت
جهانی‌بینی این گونه اشخاص می‌فرماید:

تو از عالم همین لفظی شنیدی
بیا بر گو که از عالم چه دیدی؟

(گلشن راز)

■ مغالطه نسبی بودن بدی

اغلب اوقات دچار این مغالطه می‌شویم که بدی را مطلق
می‌دانیم و تصور می‌کنیم که در جهان بد مطلق موجود
است؛ در حالی که چنین نیست. مولوی در این مورد زهرمار



■ مغالطه جهان‌بینی

پاره‌ای از افراد بر این تصورند که چون به اصطلاح دنیا
دیده‌اند، پس می‌توانند هر چه به زبانشان می‌آید بگویند،
و آن را درست پندارند. از همه مهم‌تر شنونده آن‌ها نیز
باید به درستی آن گردن نهد و اقرار کند! در حالی که خبر
ندارند جهان بسیار وسیع‌تر از آن است که پنداشته‌اند و
جهان‌بینی‌شان از آن حقیرتر که در خاطر نگاشته‌اند.

مولوی در این مورد می‌فرماید:

تو جهان را قدر دیده دیده‌ای
کو جهان؟ سبلت چرا مالیده‌ای

(مثنوی)

و بعد این تمثیل زیبا را می‌آورد:
آن مگس بر برگ کاه و بول خر
همچو کشتی‌بان همی افراشت سر



را مثال می آورد و می گوید:
 زهرمار آن مار را باشد حیات
 از برای دیگری آمد ممات
 پس بد مطلق نباشد در جهان
 بد به نسبت باشد این را هم بدان

(مثنوی)

باید توجه داشت که در این گونه موارد سفیدی و سیاهی مطلق وجود ندارد و این دو را باید به درجات سنجید. گرچه در این اواخر اصطلاح خاکستری نیز مطرح می شود، ولی کافی نیست و بین سیاهی و سفیدی به قول قدما هزار مرحله موجود است. توجه کنیم که این برخورد نادرست ما از منطق ارسطویی مان سرچشمه می گیرد. می دانیم که در منطق ارسطویی که «منطق دو ارزشی»^۱ است، یک گزاره یا راست است یا دروغ. یعنی یک گزاره نمی تواند در آن واحد (و دیگر وحدت های تناقض) هم راست باشد هم دروغ، و نه راست باشد نه دروغ. ناچار باید یکی از این دو باشد. این منطق به جفا در استدلال های روزمره مان رخنه کرده است و ما را به سمت مطلق گرایی سوق می دهد و موجب افتادنمان در دام چنین مغالطه ای می شود.

این را هم تذکر بدهیم که در مقابل منطق دو ارزشی متعارفمان، «منطق چندارزشی»^۲ قرار دارد و این اواخر توسط یک ایرانی به نام لطفی زاده، «منطق فازی»^۳ مطرح شده که بی شمار ارزشی است.

اشاره دیگری که در این مورد می توان کرد، مربوط به بعضی شبکه های اینترنتی است که در آن ها تنها لغت «like» موجود است، در حالی که کاربران بر این خواسته اند که موارد دیگری چون «love» و «hate» و تعدادی دیگر از این گونه موارد نیز در دسترسشان باشد، زیرا فقط یک اصطلاح را برای بیان منظورشان کافی نمی دانند.

پی نوشت ها

1. two valued logic
2. many valued logic
3. fuzzy logic

و به این ترتیب نشان می دهد که چون هر شیء از یک یا چند جهت خوب، و از جهت یا جهات دیگر بد است، پس بد مطلق در جهان موجود نیست. گرچه در اینجا می توان خاطر نشان کرد که هرچه تجربه و دانش ما بیشتر شود، بدی این بد نسبی هم کمتر می شود، و مثلاً از همین زهرماری که برای انسان مرگ می آورد - چون دانش و تجربه آدمی بیشتر شود - پاره ای از داروها را برای نجات همین انسان می سازند و در اختیارش قرار می دهند. پس در این مورد نیز باید توجه داشته باشیم که از بد، به طور مطلق بهره برداری نکنیم، و در دام این مغالطه نیفتیم.

■ مغالطه سفید و سیاه

پاره ای از اشخاص، زمانی که از کسی یا چیزی سخن به میان می آورند، یا آن را سفید سفید یا سیاه سیاه در نظر می گیرند، در حالی که چنین نیست. در کتاب «اسرار التوحید» ابوسعید ابوالخیر چنین آمده است: روزی شیخ با اصحاب در کوچه ای روان بودند، در مسیر به سگی مرده برخوردند که مدتی از مرگش می گذشت و جسدش بو گرفته بود. مریدان شیخ همه بینی خود را با دست گرفته دور شدند، جز شیخ که نزدیک لاشه سگ مرده رفت، و به دندان هایش اشاره کرد و گفت چه دندان های سپیدی دارد. سعدی می فرماید:

دشمن چو بینی ناتوان، لاف از بُروت خود مزین
 مغزی است در هر استخوان، مردی است در هر پیرهن
 (گلستان)